



دیگ شریکی

دشمنان قدیم با نقاب دوستی «!؟»

قسمت اول

تبصره استقلال - خیلواکی:

این مضمون عالی و تحلیلی از هموطن محترم و فاضل ما داکتر «رووف روشن» است که در عصر دو پادشاه در یک اقلیم اشرف غنی و عبدالله عبدالله، یعنی قبل از سلطه طالبان تحریر گردیده است. جای نهایت تعجب است که امروز هم گروه های فراری تنظیم های جهادی و آنانیکه در ۲۰ سال موجودیت ناتو و عساکر خارجی در افغانستان به قدرتمندی و غصب مقامات در قوای دولت و البته چور و چپاول دارایی های عامه و سرمایه های ملی و باز سازی، بیشرمانه اشتغال داشتند، باز هم به آرزوی بازگشت به همان شرایط و کسب اقتدار «ظاهراً» دست دوستی «!؟» بهم داده و مجالسی را بدین منظور در اروپا دایر مینمایند.... مجالس ناکام سوم... چهارم... پنجم در ویانا یا انقره... این چپاولگران ضد ملی غافل ازین استند که ملت رنجور افغانستان دقیقاً هریک را بیاد داشته و اعمال سخیف شان را می شمارند و قضاوت میکنند، چنانچه که تاریخ همیشه حافظه قوی دارد.

اجازه بدهید این مقال را با چکیده ای از ذهن نا قرار و دل امیدوار خود آغاز کنم:

به امید روشنایی

ای میهن عزیز

ترا در گند سیاهی و تاریکی مستدام پیچیده اند

اما غصه را بدلت راه مده

فرزندانت عاشقانت

پاکتر از ما، عاشق تر از ما

از کناره های افق

روشنایی فلک را برای تو خواهند افروخت

و زورق پر افتخار ترا

بار دگر در اوقیانوس زمان

به راه خواهند انداخت.

کابل و کابلین در زنده نگهداشتن فرهنگ هزاران ساله کشور ما نقش برجسته ای داشته اند. یکی از مکانیزم هاییکه برای اینکار بکار برده اند خلق و استعمال مثل های عامیانه است که بوسیله آن دانش حاصله از درازای تاریخ خود را از نسلی به نسلی انتقال میدهند. یکی از همین مثل ها است که میگوید: دیگ شریکی را در چار راه بشکن. البته دلیل خلق این مثل ها خود قصه و داستانی میباشد که من با توصل به همین اصل میخواهم داستان انتخاب این عنوان را برای این نوشته برای شما شرح دهم. اگر نظری به تاریخ کشور از زمان امیر عبدالرحمن بیندازیم میبینیم که آن پادشاه تا حصول سلطنت افغانستان در بدست آوردن قدرت با مدعیان قدرت سلطنت که از تبار خودش بودند دست به گریبان بود و بعد از حصول سلطنت امور روابط خارجی کشور را به اشتراک حکومت انگلیس انجام میداد. مشکلات عدیده و کامیابی های نسبی دولت او را میتوان در تاریخی که به خود او منسوب است و تاج التواریخ نامدار مطالعه کرد و تفصیل آن درین مقال نمیگنجد. این حالت در هنگام حکومت پسرش حبیب الله ادامه یافت تا آنکه شاه امان الله پسر حبیب الله برای آزادی تام افغانستان دست به سلاح برد و در جنگ سوم افغان و انگلیس آن کشور مجبور شد آزادی کامل افغانستان را برسمیت بشناسد. ولی شاه امان الله که پلان هایی برای اصلاحات اجتماعی در دل میپروراند خود را در موقفی یافت که عده ای از مذهبیین بشمول سران خانواده مجددی آزادی حکومت او را به شرط اشتراک در حکومت، شاید هم با مداخله حکومت هند برتانوی تقاضا مینمودند و پروگرام های او را که موافق به موازینقرن بیستم بود بر ضدیت با دین اسلام توجیه میکردند. با تاسف که او هم در انجام امور دولت خود به اختیار خود موفق نشد و مداخله گران توانستند او را با دسایس مذهبی از سلطنت خلع کنند. بعد از یک دوره آشوب که شالوده نظام دولت بهم خورد، جنرال محمد نادر از خانواده یحیی سپه سالار نظام شاه امان الله بخاطر نجات کشور خودش را پادشاه و برادرانش را شرکای سلطنت اعلام داشت و موافقت مذهبیین را نیز بدست آورد.

این وضع در زمان فرزندش محمد ظاهر شاه ادامه یافت در آن زمان کاکایش محمد هاشم به حیث صدر اعظم امور را بدست داشت و پادشاه جوان صرف بنام پادشاه بود .

درین مدت که سه ربع سلطنت او را تشکیل میدهد، کاکاهایش محمد هاشم که مردی سختگیر و مطلق العنان بود عهدهٔ صدارت را بدوش داشت. متعاقب وی برادرش شاه محمود به صدارت رسید. وی اندکی آزاد تر بود اما دیر نپایید و جای را برای برادرزاده اش محمد داود خالی کرد که مانند محمد هاشم مرد آهنین پنجه و خود رای بود، اما به سویهٔ شخصی میهنش را دوست داشت. این مدت سی سال سلطنت ظاهر شاه افغانستان بصورت مشترک از طرف خاندان سلطنتی اداره میشد و پادشاه کاکا ها و کاکا زادهٔ خود را در کار دولت شریک میدانست.

در چنین حالتی پادشاه به فکر این افتاد که در افغانستان سیستم دموکراتیک را در چوکات شاهی مشروطه رویکار آورد، به این منظور قانون اساسی جدیدی را که تفکیک قوای سه گانه را تضمین میکرد و علاوه بر «اشتراک اعضای خاندان سلطنتی را در کار حکومت و در چوکی های کابینه قدغن میکرد برای ملت تحفه داد». پارلمان متشکل از نمایندگان ملت (ولسی جرگه) و مجلس سنا (مشرانو جرگه) تفکیک و بکار انداخته شد. قوای تقنینیه زیرنام ستره محکمه بمیان آمد و قانون اساسی تشکیل احزاب سیاسی را مجاز قرار داد. تنها فقرهٔ اخیر را پادشاه به تعویق قرار داد و توشیح آنرا معطل ساخت. این دوره ده سال دیگر سلطنت او را در بر گرفت و بنام دههٔ دیموکراسی مسمی شد. و آهسته آهسته دولت اشتراکی خاندان سلطنتی جای خود را به حکومت دیموکراتیک واگذار کرد.

در همین دوره باری برای من امکان باریابی به حضور پادشاه میسر شد؛ جوان بودم و تازه بعد کسب سند تخصص از خارج کشور به وطن مراجعت کرده بودم و دران زمان رسم بود که شما هنگام بازگشت به میهن میتوانستید باریاب شوید و وزیر صحت عامه میرمن کبیرا نورزایی وسیله شد تا این باریابی برای من محقق شود

درین باریابی من پادشاه افغانستان را مردی فهمیده با دانش نظری سیاسی فوق العاده در مورد کشور یافته ام و در مدتی که دو به دو در دفتر کارش نشستیم بودیم گمان میبردم که در حضور یک اکادیمیسین وارسته ای قرار دارم که از همه راز ها و رموز کشورش با خبر است. او به تمام صراحت برای من تصریح کرد که معرفی کردن دیموکراسی از بالا (یعنی از طرف پادشاه) کار او بوده است چون مردم برای آوردن دیموکراسی تا آنزمان اقدامی عملی نکرده بودند. او همچنان از اشکالات تطبیق دیموکراسی در کشورش برای من شرح داد و در همان روز اول صبح یکی از صدر اعظمان (مرحوم محمد هاشم میوند وال) قبل از من به حضور او باریاب شده و استعفی خود را به او تقدیم کرده بود و او گفت ازین جریان خوشحال نیست زیرا یافتن ذواتی برای عهده های صدارت و ریاست ستره محکمه برایش کار آسانی نبود اما شاه تصریح نمود، وقتی صدر

اعظم نزد من میاید و میگوید بخاطر مریضی کارش را ادامه نمیتواند وی نمیخواهد او را جبراً وادار به ادامه کار نماید .

من وقتی در ختم آن باریابی دفتر شاه را ترک میکردم مغز جوان من در شور بود؛ میدیدم سه ربع سلطنت پادشاه سلطنت مشترکی بود که او با اعضای فامیل خود انجام داده بود اما حالا زمان آن فرارسیده بود که او خودش بکمک یک قانون اساسی پیشرفته کشورش را اداره کند. من در آن حال با خودم برای کامیابی او که بفرم من کامیابی کشور من نیز میبود، با احساس افتخار دست دعا بلند کردم.

متأسفانه دعای من مستجاب نشد و در ظرف یکی دوسال دیگر پسر کاکای او محمد داوود «که به سویه شخصی وطنش را دوست داشت» دست به کودتا زد و با موفقیت کودتای سفید خود افغانستان را کشور جمهوری خواند. کودتای او به همکاری دو حزب چپ خلق و پرچم و تایید و همکاری دولت شوروی انجام یافت و بزودی دور و بر او را اعضای احزاب مذکور و کم و بیش مشاوران شوروی گرفتند. داوود خان به زودی اما به مشکل دریافت که در حکومت او اعضای چپی مشمول در کودتا و حتی علایق شوروی آرزوی اشتراک را دارند، این امر را طبیعت ملی گرای او نمیتوانست بپذیرد و ببیند که حکومت شوروی خواهش مداخله مستقیم را در کار حکومت او دارد. اما درک این موضوع دیر شده بود و یک کودتای خونین دیگر چپی به همکاری شوروی او و فامیلش را از بین برده نظامی را که نمونه سیستم شوروی بود در کشور رویکار آورد.

البته جریانات بعدی فصل تاریک و خونباری را برای افغانستان به ارمغان آورد، ملت افغانستان با اتکاء به اسلام و عشق خود به میهن در مقابل دولت کمونستی و متحد آن ابر قدرت شوروی به جهاد پرداخت. کشور زیر پای تانک ها و ضربات ماشینهای پیشرفته ابر قدرت شوروی پارچه پارچه شد. زیر بناهای اقتصادی آن یا از بین رفت یا از کار ماند. مردم در شهر ها و قصبات صلح و سلام دوران های گذشته خود را از دست دادند. قتل های عام بدست دولت کمونستی و همکاران شوروی آن امر روز مره شد. ملیون ها افغان به کشور های همسایه و اروپا و امریکا و استرالیا پناهنده شدند، بیجا شدگان داخلی نیز به صد ها هزار نفر رسید. اما مجاهدین واقعی دست از مبارزه نبرداشتند. قوای متعارض شوروی نیزده ها هزار کشته داد. مصارف جنگ بر گرده مردم شوروی سنگینی کرد. تابوت های بیحساب عساکر شوروی همه روزه در کاروان کشته شدگان جنگ راهی روسیه شد. تقبیح اعمال ضد انسانی همسایه شمالی افغانستان از طرف اراء جهانی نیز فشاری را بر شوروی وارد آورد چندانکه آن کشور از ادامه تعرض و نگهداری بیش از صد هزار سرباز خود در افغانستان عاجز آمد و عساکر خود را با

شرمساری از افغانستان فراخواند. ادامه حکومت کمونستی کابل نیز درحالیکه حامی آن شوروی از صحنه فرار کرده بود دشوار شد و دوران حکومت مشترک افغان - شوروی پایان رسید. تقلاي کمونست ها و حامی شان شوروی برای رویکار آوردن دلچک های دیگر شان برای اداره افغانستان نیز ناکام شد.

اما آنچه بعد ازین در افغانستان واقع شد از اثر مداخله همسایگان به هرج و مرج واقعی افغانستان انجامید. رهبران نامنهاد جهادی که هر کدام چندین سال آرزوی رهبری کل افغانستان را خواب میدیدند هرکدام با حمایت همسایگان افغانستان در قدم اول پاکستان و در قدم دوم ایران، به جان همدگر انداخته شدند. ایشان نتوانستند یک حکومت اتحاد ملی را بوجود بیاورند و در جنگ های قدرت درگیر شدند. از جانب دیگر مقادیر معتنابه کمک های مادی بنام جهاد افغانستان که به جیب هایشان ریخته بود باعث آن شد که عشق به قدرت چشمانشان را کور و گوشهای شانرا کر کند و لذا برخلاف وعده های خود برای بزرگداشت آزادی کشور و سرفرازی اسلام «!» خود باعث قتل و قتل در کشور شدند. حکومتی را که بصورت دورانی به تشکیل آن موافقت کرده بودند عملی نکرده و خود را به کرسی قدرت سرش کردند. این نوع حکومت از اول محکوم به زوال بود و به زوال گرایید چون کشور پاکستان که توسط همین سران نامنهاد جهادی زیر بنای نظامی کشور را از تهداب تخریب و سیستم عسکری کشور را بدست خود گرفته سلاح پیشرفته افغانستان را با معاهده های یکجانبه از یکی از رؤسای جمهور افغانستان از آن خود کرده بود از ایشان به تنگ آمده مفاد خود را در تشکیل گروهی بنام طالبان دانست و به تشکیل، تربیه و تعلیم آنها پرداخت چندانکه ملت تشنه صلح افغانستان را که از سران مجاهدین خیری ندیده بودند آماده یافت و به وعده های آرامی و صلح این گروپ نو ساخته، بدون کدام جنگ در بسیاری از حصص کشور پذیرا شود.

گروه طالبان تنها توانستند بصورت نسبی در کشور صلحی را به زور تشدد تامین کنند اما همه آزادی های مردم را از بین بردند و بزودی مردم از آنها بیزار شدند. درین موقع برخی از مردم و سیاسیون به شمول آخرین پادشاه کشور به کمک ملل متحد و بیشتر کمک ایالات متحده امریکا مداخله نموده طالبان را از قدرت بر انداخته و بجای شان حکومت دیموکراسی ای را بوجود آوردند که رییس آن از طرف یک مجلس کوچک در شهر بن در المان تعیین شد. او حامد کرزی نامداشت و پسر یکی از سران قومی بود. او در اول به حیث رییس دوره انتقال و بعد آن به حیث رییس جمهور منتخب به کار آغاز کرد

من کرزی را در شهرک سمله در هندوستان دیده و با او معرفی شده بودم او دران زمان محصل پوهنتون سمله بود و جوانی سرشار از احساس وطندوستی شناخته میشد. دو کاکای او را که

دیپلوماتهای حرفوی در وزارت خارجه افغانستان بودند نیز میشناختم اما بزودی دریافتم که اداره کشوری مانند افغانستان به شخصی مجربتر ضرورت دارد که تصامیم بزرگی را در مورد کشورش در یک حکومت واحد گرفته بتواند. کرزی کار را با حکومتی آغاز کرد که اعضای آنرا دیگران برای او تعیین کرده بودند که تجانسی بین آرای شان وجود نداشت. بزودی دور و بر او را متملقین که دور هر مرکز قدرت سبز میشوند پر کردند، بسیاری این درباریان نیز تجارب حکومت داری نداشتند و حتی معلومات شان در باره تاریخ معاصر کشور شان ناچیز بود. درین حکومت اشتراکی حتی «احمد شاه مسعود» یکی از جهادیان مشهور که به ابدیت پیوسته بود نیز شریک بود و عکس های او یکجا با عکس کرزی و حتی بصورت مستقل زینت بخش در و دیوار دوایر و حتی جاده های عام شده بود. کرزی در چنین احوالی امور کشور را بدست گرفت و با سازش های جبری ساخت تا در قدرت بماند. باید گفت که از و کارنامه ای مشهودی که بران نازیده شود بجا نماند. کرزی در اول به حیث ممثل حکومت افغانستان به کشور های جهان سفر هایی کرد که در شناسایی بیشتر افغانستان موثر بود. در کانگرس ایالات متحده از و پذیرایی خاصی صورت گرفت و کشور های زیادی وعده همکاری را در کار عمران مجدد افغانستان به او سپردند اما حکومت او بخاطر شریکان او در قدرت برای اعمار اساسی زیربنای اقتصادی و سیاسی موفقیت چشمگیری بدست آورده نتوانست. بسیار بود مواردی که وزیر خارجه دولت او با پالیسی های او موافق نبوده کارهایی را انجام داد که خواسته ملت نبود. در ساحة امنیت کشور نیز کامیابی محسوسی بوجود نیامد. مجاهدین نامنهاد به زورگویی و اعمال قدرت و نفوذ بر حکومت ادامه دادند، مردم ناراض و صلح نا پایدار نا برآورده ماند. ملیارد ها دالر امدادی پیش از رسیدن به کشور به جیب قراردادیان و دلالان بین المللی افتاد و مقدار زیادی از آن هم به جیب های مجاهدین و صاحبان ملیشیا های مسلح شخصی سرازیر شد. رشوت و ارتشاء اوج گرفت که تا امروز ادامه دارد. روابط کرزی با ایالات متحده برهم خورد و قرار داد دوجانبه در دوران حکومت او امضاء نا شده ماند. تفاهمات موثر دیپلماتیک با کشور های جهان و ایالات متحده انجام نیافت.

این هم کاملاً" بجا خواهد بود که بگوئیم بکار انداختن ماشین دولت بر خاکستر جنگ نزدیک به ربع یک سده کار آسانی نبود و کرزی توانست این ماشین را ولو بصورت بسیار ضعیف بکار بیاندازد. دوایر حکومتی روتین کارها را ولو بصورت بسیار ناقص و مملو از فساد های اداری بکار انداختند و حکومت افغانستان از خرابه جنگ های طولانی سر بلند کرد و صدای آن در مجامع جهانی طنین انداخت و چنین بود فرجام حکومت اشتراکی دولت کرزی که دیگ آن از طرف یک دیپلومات امریکایی افغان تبار برای پختن بر آتش گذاشته شده بود.

دیموکرات سازی افغانستان نیز بدرستی محقق نشد و انتخابات ریاست جمهوری و شورا های ولایتی نیز بر موازین دموکراسی واقعی صورت نگرفت اما به همه حال نمادی از یک نوع دیموکراسی افغانی به میان آمد که در حقیقت بر بنیاد علایق گروهی و جنگ سالاری و بهانه های جهادی استناد میکرد.

بالاخره حکومت کرزی به تعقیب انتخابات جنجالی به حکومتی انجامید که سرنوشت آن باز بدست کشور ایالات متحده معین شد و در نیمه راه نام آنرا حکومت اتحاد ملی گذاشته قدرت را بین دو شخص تقسیم کردند که از خوان بیحساب دولت هردو مساویانه بهره ببرند. مشکل این کار درین بود که چگونه میتوان قدرتی را که در اصل کامل نیست و شریکان بر ملا و در خفا در منطقه و در جهان دارد منقسم کرد. آیا این شباهت به این حالت که شما مطبخ تان را مساویانه با همسایه تان با اشتراک بگذارید که در عین زمان و بالای عین دیگران غذا بپزید؟ نتیجه آن بود که اشرف غنی و عبدالله هردو این دولت را بچرخانند، که کوشیدند ولی نچرخید.

حال کشور در حالت بسیار بحرانی قرار دارد نتیجه انتخابات اخیر که شش ماه گرفت تا حساب شود و باز و باز باز شماری شد مورد قبول عاشقان قدرت قرار نگرفت. حال بار دگر ایالات متحده و دلال سیاسی مشهور آن برآند که حکومتی بنام حکومت همه شمول رویکار آید و دیگ مکرر شریکی که هیچ نتیجه مثبتی از حکومت شراکت مماتلی در حکومت قبلی گرفته نشد تشکیل شود تا بحران کشور را حل و همه جوانب ذیحق و بی حق را از امریکا خوش نگهدارد. در عین زمان توقع ایالات متحده این هم است که موافقاتی را که آن دولت دور افتاده با گروهی بنام طالبان بامضاء رسانده است و حکومت افغانستان که هیچگونه مکلفیت قانونی به احترام به مواد آن ندارد، مورد اجرا قرار دهد و جمعی را که همه دنیا به حیث گروه عقبگرا و بقایای ارتجاع میشناسند نیز در حکومت شریکی، شریک سازد و درین مورد نظر مردم و ملت افغانستان را راهی نباشد. مگر طالبان را که کرزی برادران ناراضی خوانده بود امریکا میخواهد پسران خاله خود قلمداد کند؟ ای صاحبان عقل و فراست بقیه را خود قضاوت فرمایید.

نتیجه این حکایت بما تعلیم میدهد که آزموده را باز و باز بیازماییم چون این آزمایش اراده و آرزوی یک ابرقدرت است و باشد که این بار دیگ شریکی با مواد و مساله های بوقلمون، از گشنیز و زیره گرفته تا کیچ اپ و خردل و تا عصاره نضوار طالبانی غذای مجربی برای امحای آرامی و تعالی افغانستان باشد و خوشنودی منابع ذینفع خارجی را ببار آورد.

پایان قسمت اول